

## تأملاتی درباره ...

بقیه از ص ۱

اشاره:

انقلاب ۵۷، حکایت پایان ناپذیری است که همروزگاران ما فراوان درباره آن نوشته اند و آیندگان نیز از آن خواهند نوشت. تحلیل های رایج از چگونگی برآمد انقلاب یا علل و عوامل آن، عموماً، ماهیتی سیاسی - ایدئولوژیک داشته و بیشتر در خدمت توجیه یا تبریته «اصحاب دعوی» می باشند تا در جهت حقیقت گوئی و روشنگری تاریخی.

مقاله حاضر، تأملاتی است درباره برخی جنبه های رویداد بزرگی که - درست یا نادرست - «انقلاب اسلامی» نامیده می شود. انتشار این «تأملات» در سال های دور، با توجه به رونق ایدئولوژی های انقلابی، برای بعضی روشنفکران و رهبران سیاسی ما «ناگوار» بود اما، اینک - با پیدایش روشنفکران و رهبرانی که «مصلح ملی» را بر «منافع حزبی و ایدئولوژیک» ترجیح می دهند - امیدوارم که انتشار این «تأملات» باعث تأمل و تفکر تازه ای گردد.

از دوست عزیزم آقای عباس احمدی (مزدک)، مسئول سایت های «بی پایان» و «ایران آرا» که تأملات زیر را از خلال گفتگوها و مقالاتم استخراج و تنظیم کرده اند، صمیمانه سپاسگزارم

## م.ع

انقلاب اسلامی ایران دگرگونی های ژرفی در عرصه سیاست، فرهنگ، اخلاق و رفتارهای اجتماعی در ایران بوجود آورده و بار دیگر سئوالات مهمی را در برابر مردم و خصوصاً روشنفکران ما قرار داده است: «چرا انقلاب؟»، «چرا آیت الله خمینی؟...» و «چه باید کرد؟...»

انقلاب اسلامی ایران شاید نالازم ترین و غیرضروری ترین انقلاب در تاریخ انقلاب های دو قرن اخیر بود زیرا بیشتر انقلاب های دو قرن اخیر در اوج انحطاط اقتصادی و زوال اجتماعی روی داده اند، در حالیکه انقلاب ۵۷ در دوران رشد اقتصادی و رونق مناسبات اجتماعی بوقوع پیوسته است. از این گذشته، وقوع دو رویداد عمدتاً غیرمذهبی (لائیک) یعنی انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶) و جنبش ملی کردن صنعت نفت در ایران (۱۹۵۰) ابهامات و تناقضات موجود در چرایی ظهور خمینی و وقوع انقلاب اسلامی را دو چندان می کند.

درباره انقلاب ۵۷، سال ها پیش، مسائلی را طرح کرده ام (دیدگاه ها، ۱۹۹۳، صص ۹۱-۱۰۲) اینک با اشاره کوتاه به آن مسائل، می توان ملاحظات یا پرسش های تازه ای را مطرح کرد: ابتداء بهتر است که درباره خصلت «اسلامی» یا «غیراسلامی» انقلاب ایران اشاره ای کنیم. می دانیم که قبل از پیدائی خمینی و «جمهوری اسلامی»، جامعه ما، بطور مشخص، سه رویداد مهم سیاسی - اجتماعی را پشت سر گذاشته بود: اول: انقلاب مشروطیت.

دوم: جنبش ملی کردن صنعت نفت.

سوم: شورش ۱۵ خرداد ۴۲.

توجه به این سه دوره مهم از این نظر اهمیت دارد که می تواند پاسخی به ماهیت «اسلامی» یا «غیراسلامی» انقلاب ۵۷ بدست دهد.

انقلاب مشروطیت ایران، در حقیقت تبلور اجتماعی مقابله

«بدعت» (تجدد) با «سنت» (شریعت) بود. متفکران مشروطه برای اولین بار کوشیدند تا «هویت ملی» را جایگزین «هویت اسلامی» سازند. نوعی «رنسانس» (بازگشت به تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران باستان) در عقاید متفکران مشروطه (مانند میرزا آقاخان کرمانی و میرزا فتحعلی آخوندزاده) وجود داشت که یادآور اندیشه های متفکران دوره رنسانس اروپا بود. متفکران دوره مشروطیت نیز مانند متفکران عصر رنسانس، معتقد بودند که راز رهائی جامعه از درماندگی و فلاکت تاریخی، گسستن از سنت دینی و رهائی از سلطه اسلامی است. با چنین دیدگاهی، در انقلاب مشروطیت، روزنامه ها و گروه های سیاسی، شعارها و خواست های مردمی - عموماً - «غیراسلامی» بودند، و «مشروعه» - علیرغم داشتن رهبران برجسته ای مانند «شیخ فضل الله نوری» - نتوانست بر هواداران «مشروطه» پیروز شود. انزوای اجتماعی و سیاسی «مشروعه خواهان» آنچنان بود که چاپخانه های تهران و مراکز استانها، از چاپ و انتشار اعلامیه های آنان خودداری می کردند. جالب است بدانیم که تعدادی از علمای اسلامی نیز - خواسته یا ناخواسته - خود، در حقیقت، ایدئولوگ «مشروطه خواهی» بودند (مانند علامه محمد حسین نائینی).

در جنبش ملی کردن صنعت نفت نیز علیرغم حضور رهبر مذهبی برجسته ای (مانند «آیت الله کاشانی») رهبری جنبش - اساساً - در دست نیروهای غیراسلامی (لائیک) بود. اعلامیه ها و نشریات آن زمان، به روشنی فضای «غیرمذهبی» جنبش مردم را نشان می دهند. در آن زمان نیز، نشریات و روزنامه های مهم، اتحادیه های کارگری، کشاورزی، زنان و کمیته اصناف - بطور کلی - فاقد خصلت اسلامی بودند.

در شورش ۱۵ خرداد ۴۲ نیز توده های شهری و روستائی، پاسخی به ندای «آیت الله خمینی» ندادند، بهمین جهت، این شورش در یکی دو روز اول - در تهران و قم خاموش شد.

روشن است که چه در انقلاب مشروطیت، چه در جنبش ملی کردن صنعت نفت و چه در ۱۵ خرداد ۴۲، جامعه ایران به اصطلاح «اسلامی تر» از سال ۵۷ بود و «انقلاب اسلامی» می بایست در این سه دوره مهم از تاریخ سیاسی ایران صورت می گرفت نه در سال ۵۷ که بخاطر رفرف ارضی و اجتماعی شاه (در سال های ۴۰) و تحولات اقتصادی و اجتماعی متعاقب آن، مذهب (بعنوان یک آرمان حکومتی) اساساً به حاشیه «حوزه» ها و «مسجد» ها رانده شده بود و اساساً نقشی در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران نداشت.

بنابراین: تلقی از مساجد و مدارس اسلامی به عنوان «شبه عظیمی در سازماندهی و بسیج توده ای در سال های ۵۰-۵۷» تا حدود زیادی «اغراق آمیز» است، زیرا که قبل از انقلاب ۵۷، این شبکه ها - پنهان و آشکار - تحت نظر دولت (سازمان اوقاف و ساواک) قرار داشتند و از عملکردهای سیاسی ناچیزی برخوردار بودند. یکی از رهبران مذهبی انقلاب ۵۷ - خود - تأکید کرده که: «بزرگترین نقطه قوت ما، بی سازمانی ماست».

برای اینکه درک روشنی از حال و روز سیاسی خمینی در

بقیه در ۴